

گفت‌وگو با دکتر بهنام زنگی، عضو کمیته فرهنگی – هنری مجمع جهانی صلح اسلامی

در معرفی برندگان ملی ایران ناپخته عمل کردیم

■ حسن فرامرزی

گفت‌وگوی ما با دکتر بهنام زنگی، رئیس مؤسسه فرهنگی – هنری صبا و عضو کمیته فرهنگی – هنری مجمع جهانی صلح اسلامی درباره نقش هنر در دیپلماسی فرهنگی و ایران فرهنگی در روزهای انجام شد که رژیم‌صهیونیستی، آتش جنگ را شعله‌ور نکرده بود، با این همه این روزها که ایران بوی توأمان شهادت، حماسه، افتخار و زخم را به خود گرفته است، خواندن این گفت‌وگو از این زاویه می‌تواند قابل ادراک باشد که حواس‌مان باشد بخش قابل توجهی از جهاد ما اتفاقاً در حوزه‌های نبرد نرم است. به هر میزان که ما بتوانیم به تعبیر گفت‌وگوشونده این مصاحبه در معرفی برندگان ملی ایران و ظرفیت‌های فرهنگی و تمدنی آن به دنیا موفق عمل کنیم و پرده‌های ایران‌هراسی را که امروز امریکا و اسرائیل با توسل به آن تجاوز خود را توجیه می‌کنند بدریم، مصونیت و قدرت را به موازات آمادگی‌مان در جنگ سخت برای کشور و ملت خود فراهم خواهیم کرد.



وقتی درباره ایران فرهنگی سخن می‌گوییم دقیقاً درباره چه سخن می‌گوییم؟

تغییرات مرزهای سیاسی در طول تاریخ شکل‌گیری حکمرانی‌ها تابع متغیرهایی چون قدرت سیاسی و مؤلفه‌های دیگر قدرت، اعم از قدرت اقتصاد و سیطره ناشی از نظامی‌گری بوده است، به همین دلیل تعدد متغیرها به تغییر در مرزهای سیاسی سرعت داده است، اما در نقطه مقابل متغیرهای شکل‌گیری جامعه فرهنگی و یک هویت فرهنگی، متغول‌وند و اثرگذاری آنها در گذر زمان اتفاق می‌افتد.

یعنی شتاب شکل‌گیری هویت فرهنگی در قیاس با تغییرات دیگر در مرزبندی‌های سیاسی کمتر است؟ بله، سرعت تغییرات فرهنگی و دگرگونی‌های حوزه فرهنگ کمتر و مبتنی بر متغیرهای درونی شده جوامع است، بنابراین مرزبندی‌های سیاسی لزوماً منطبق بر مرزبندی‌های فرهنگی نیستند. شما وقتی نگاه می‌کنید می‌بینید فلات ایران که مهد قدیمی‌ترین دولت‌ها و حکومت‌های تاریخ است، همواره دستخوش تحولات سیاسی و جابه‌جایی قدرت‌ها بوده و مرزهای سیاسی ایران همواره کوچک و بزرگ شده است، اما تمدن و فرهنگ ایرانی که امروزه دامنه نفوذ گستره‌تری نسبت به مرزهای سیاسی کشور دارد، در یک روند آرام طبیعی رشد یافته و توسعه پیدا کرده است که از مجموعه ذایع آن به ایران فرهنگی نام می‌بریم. در واقع ایران فرهنگی حوزه و قلمرو نفوذ فرهنگ و تمدن ایرانی است که فراتر از مرزهای جغرافیایی امروزی است.

ایران فرهنگی دربرگیرنده چه ظرفیت‌ها و امکاناتی است و این ظرفیت‌ها چه کمکی به زیست معقوله ما در دنیای آشوب‌زده امروز می‌کند؟

جهان آشوب‌زده کنونی حاصل مداخله نهادهای قدرت و سیاست است و عامل فرهنگ، اصلی‌ترین و مهم‌ترین جایگزین و نظم‌ساز آن محسوب می‌شود. رهبران فکری جهان و نظریه‌پردازان امروزه پس از آزمون و خطاهای مکرر پیش آمده، به اهمیت فرهنگ به عنوان هدایت‌کننده اصلی توسعه جوامع و عامل پایداری بخشی به توسعه‌پی‌برده‌اند. ایران فرهنگی میراث‌دار فرهنگ صلح‌جوی ما ایرانیان در طول تاریخ است. ایران به واسطه موقعیت جغرافیایی ممتاز خود همواره مورد توجه قدرت‌های همسایه بوده است، اما دست‌انندازی ایرانیان به ممالک مجاور در قیاس با تهاجم‌هایی

که به ایرانیان شده بسیار ناچیز است. فرهنگ صلح‌مدار ایرانی در طول تاریخ توانسته است بر آشوب‌ها و ویرانگری‌ها غلبه کند و مصداق بارز آن جذب حکام سرکش غالب به فرهنگ ایرانی طی ادوار مختلف بوده است. فرهنگ پیشرو ایرانی همواره قدرت شمشیر را وادار به تسلیم کرده و از بدوی‌ترین قیابلی که بر ایران مسلط شده‌اند، طی چند نسل، حاکمانی هنردوست، فرهنگ‌پرور و مترقی ساخته است. از دل این خصلت تاریخی می‌توان خصوصیات و ویژگی‌های ریشه‌ای را شناسایی کرد و در تاریخ و جغرافیای آشوب‌زده کنونی به کار گرفت.

چه نشانه‌هایی در این باره دیده می‌شود؟ منظورم این است که از کجا متوجه می‌شویم رهبران فکری در جهان به اهمیت فرهنگ پی برده‌اند؟

هر چند این نشانه‌ها بیشتر در برنامه‌ریزی‌ها و نحوه مدیریت کشورهاست، اما اشارات مستقیم سیاستمداران را می‌توان در این زمینه مشاهده کرد. به طور مثال شی چین پنگ، رئیس‌جمهور خلق چین در آخرین کنگره حزب کمونیسم این کشور اعلام کرد که از این پس تمام طرح‌های اقتصادی و برنامه توسعه چین و تعاملات آن با کشورها بر مبنای ارزش‌های فرهنگی و شناخت فرهنگ‌ها صورت خواهد گرفت. این اعلام سیاست به سابقه نوعی از تجارت و بازرگانی برمی‌گردد که قرن‌های متمادی از طریق راه ابریشم تجربه و مسیر تجاری ابریشم موجب پیوستگی‌های فرهنگی و تعاملات و پیوندهای جوامعی شده بود که در مسیر این راه قرار داشتند و این مسیر اقتصادی در واقع به نوعی توسعه فرهنگی منجر شده بود. در واقع این یک مسئله راهبردی است که چندان نیاز به ابراز و بیان هم ندارد، اما از برنامه‌ریزی‌های کشورها و توجه و تأکیدشان به آمیختگی عامل فرهنگ با دیگر نهادهای جامعه و عاملیت و اثرگذاری آن می‌توان فهم کرد که دولت‌ها چقدر به مسئله فرهنگ به عنوان یک ضرورت راهبردی در روابط‌شان با جهان توجه دارند. علاوه بر این، امروزه همه سیاستمداران و نظام‌های حکمرانی متوجه شده‌اند که برای رقابت تجاری و اقتصادی باید از مرزهای فرهنگی عبور کنند و از طریق شناسایی خصوصیات فرهنگی و اجتماعی کشورها و ملت‌ها، می‌توانند به بازارهای اقتصادی آنها وارد شوند یا در این نوع جوامع بازارسازی کنند. توجه به فرهنگ امری اجتناب‌ناپذیر است و الزاماً به رویکرد فرهنگی نظام‌های سیاسی مربوط نیست، بلکه نوعی الزام برای نظام‌های سیاسی و حکمرانی است که از طریق جذابیت‌های فرهنگی و توجه به ارزش‌های فرهنگی بتوانند قدرت سیاسی و اقتصادی خود را استحکام بخشند. در چنین شرایطی، کشورها و جوامعی که از بنیان‌های فرهنگی غنی و تمدنی برخوردارند، می‌توانند در نظم جهانی جایگاه و ظرفیت بهتری داشته باشند. همچنین نهاد فرهنگ می‌تواند ویژگی‌ها و تمایزات جوامع و ملت‌ها را معرفی و حفاظت کند و آنها را از آسیب‌های ناشی از نظم هدایت‌شده سیاسی مصون نگه دارد، اما اگر بخواهیم از این ظرفیت فرهنگی برخوردار باشیم، بی‌تردید باید بین نظام سیاسی و نظام فرهنگی ارتباط فعال و پایایی برقرار کنیم. با توجه به اینکه فرهنگ دست‌نویز نیست و طی روندی تکوینی به وجود می‌آید، میدان سیاست باید ملازمات فرهنگ را بشناسد و به آن اعتنای کافی داشته باشد.

اشاره کردید که از طریق فرهنگ می‌توان به تحکیم قدرت سیاسی نیز پرداخت. لازمه این نوع بهره‌برداری از فرهنگ و استفاده از آن در راستای مافع ملی چیست؟

بدیهی‌ترین و اصلی‌ترین مسئله در این رابطه، فهم درست فرهنگ و درک آن به عنوان یک زیست‌بوم یا انبوهی از متغیرها و عوامل و پرهیز از نگاه دستوری به فرهنگ است. برای ترویج ارزش‌های فرهنگی نیز باید با زبان خود، فرهنگ گفت‌وگو کرد. گفت‌وگومندی در فرهنگ محدود به گفت‌وگوی فرهنگ‌ها یا یکدیگر نیست، بلکه به گفت‌وگوی اجزای داخلی هر فرهنگی یا خود نیز مربوط است. گفت‌وگوی نهاد فرهنگی با نهاد حاکمیت یکی از تعیین‌کننده‌ترین روابط برای فعلیت بخشیدن به فرهنگ در جریان توسعه سیاسی و اقتصادی است.

شاید اشکال کار در اینجا باشد که چنین گزاره‌هایی پیش از حد تئوریک به نظر می‌رسند. منظورم این است که وقتی ما می‌خواهیم مثلاً همین گزاره‌ها را در واقعیت پیاده کنیم، نوعی سر در گمی پدید می‌آید. مثل اینکه میدان سیاست چطور می‌تواند ملازمات فرهنگی را پیشنهاد و بر گام بعدی به آن اعتنا کند. آیا اساساً می‌توان نقشه راهی در این باره ترسیم کرد؟

توجه داشته باشید که هنر و فرهنگ، مانند محیط زیست، یک زیست‌بوم پویا و زنده است. این زیست‌بوم نحوه تعامل خود را به صورت تکوینی و تجربی تنظیم می‌کند. ماهیت هنر و فرهنگ، پاسخگویی به نیازهای متعالی بشر است و این پاسخگویی مستلزم خردورزی و دانش و تجربه است که به صورت ذاتی و درونی در عامل فرهنگ وجود دارد، اما طبعاً رعایت آن مستلزم نگاه درست و رفتار سنجیده میدان سیاست است. امروزه، نظر به‌های فرهنگی پیچیدگی‌های آن را در مواجهه با سایر عرصه‌ها برای ما آشکار کرده‌اند و صورت‌بندی نسبتاً کاملی در فرهنگ و هنر و جایگاه آن در جوامع بشری و ارتباط آن با اقتصاد، سیاست، اقلیم و توسعه

ارائه می‌کنند، بنابراین تا آنجا که به محیط فرهنگ و اندیشه مربوط است، تعاریف، چارچوب‌ها و سازوکارها روشن است. وقتی درباره ایران سخن می‌گوییم تصویر ما از ایران بیشتر با بعد سیاسی و نقش‌آفرینی سیاستمداران گره خورده است. چرا آن وجه ارزشمند ایران فرهنگی با نقش‌آفرینی فیلسوفان، ادیبان، هنرمندان و کارآفرینان فرهنگی عموماً پنهان می‌ماند؟

در معرفی برندگان ملی ایران ناپختگی‌های زیادی صورت گرفته است. متأسفانه امروز جهان تصویری غیرواقعی از ایران دارد. چند سال پیش گفت‌وگویی با پروفیسور کوپر، مشاور عالی سازمان یونسکو داشتیم و ایشان نتایج پژوهشی را در این زمینه ارائه کردند که بر اساس مشاهدات آن، بیش از ۹۰ درصد پرسش‌شوندگان که مدیران آژانس‌های مسافرتی و لیدرهای گردشگری بودند، نمی‌دانستند «ایران» همان «هرشیا»ی تاریخی است. در واقع انتخاب نام رسمی ایران در دوره پهلوی اول و تلاش ناکافی برای روشن شدن پیوندهای تاریخی و تمدنی پرشیا با ایران نوین باعث شده است این گونه قلمداد شود که پرشیا کشوری باتمدن و شکوه تاریخی است و ایران کشور دیگری. همین رویه مدیریت‌نشده باعث شده است نتوانیم شخصیت‌ها و مفاخر ملی تاریخی و آثار و دستاوردهای تمدن ایرانی را به سید اعتبار و ارزش ایران کنونی بریزیم.

خبر ریشه این کم‌کاری به کجا برمی‌گردد. بدون اینکه بخواهیم نگاه میچ‌گیرانه یا سرزنش‌گر ابرانه داشته باشیم و مثلاً همین پرسش هم در بطن یک نگاه سیاست‌زده گرفتار شود، می‌خواهم ببینم چرا ما در این قریب پنج دهه حتی در حد معرفی نام کشور نیز این گونه ناکام مانده‌ایم؟

به نظر می‌رسد ما در درک اهمیت فرهنگ و نقش سازنده آن در تعالی جامعه موفق بوده‌ایم، اما به نسیستی که به اهمیت فرهنگ واقف بوده‌ایم، آن را نشانختیم. یا دچار بدفهمی درباره آن بوده‌ایم. تعدد دستگاه‌های فرهنگی با قرائت‌های مختلف و ناسازگار درباره فرهنگ و ارزش‌های فرهنگی، یکی از نشانه‌های این نوع بدفهمی است. به نظر می‌رسد در پی درک اهمیت فرهنگ و اثربخشی آن در سیاست، نگاه ابزاری به آن ترویج پیدا کرده و همین مسئله باعث شده است فعالیت‌های ما پرانکنده و بدون هدف‌گذاری مستمر باشد.

فکر می‌کنم همه ما در این باره متفق‌القول باشیم که در این سال‌ها کمتر به دیپلماسی فرهنگی پرداخته‌ایم. به این قضیه برمی‌گردد. خب چرا واقعاً ما متوجه ابعاد در ست این مسئله نیستیم و چه نوآوری‌هایی در این زمینه می‌توان انجام داد؟

این مسئله به نوع رابطه بین فرهنگ و سیاست برمی‌گردد. طی دهه‌های اخیر تلاش شده است به قامت فرهنگ و هنر هم لباس سیاسی پوشانده شود، در حالی که هنر و فرهنگ فقط از جامعه و بطن آن تغذیه می‌کند و درصدد پاسخگویی به نیازهای ذاتی و فطری جامعه است، بنابراین برای اینکه فرهنگ در راستای منافع ملی و برند ملی عمل کند، باید با زبان و بیان هنر و فرهنگ با آن مواجه شد، نه زبان سیاست یا چارچوب‌های سیاسی. چارچوب‌های سیاسی از هر نوع برای فرهنگ و هنر کوچک و محدودساز است. شاید اگر تصویر درستی از ایران معاصر، مبتنی بر فرهنگ و ارزش‌های فرهنگی ایرانیان به جهان ارائه شده بود، بسیاری از تنش‌های سیاسی کنونی را نداشتیم. امروز هم راه‌حل اصلی، با گشت به همان روشی است که در دوره‌های درخشان هنر و فرهنگ ایران تجربه شده است و هرگاه هنر و فرهنگ در پیشانی تصویر ملی ایرانی قرار گرفته‌از، هر نوع قدرتی مؤثرتر و کارآمدتر عمل کرده است. در دیپلماسی ایرانی، هنر و فرهنگ همواره در مثن بوده است، نه حاشیه.

وقتی می‌گویید ما در مدیریت حوزه فرهنگ آمده‌ایم بر قامت فرهنگ، لباس سیاسی دوخته‌ایم – به جای آنکه بر قامت سیاست، لباس فرهنگ بدوزیم – برای من قابل درک است. در واقع شما می‌گویید در مدیریت حوزه فرهنگ نمی‌توان با ذهن سیاست‌زده، دستوری و تنگ‌نظرانه به جایی رسید. از طرفی حاکمیت و نهادهای آن خواها‌خواه به دنبال مدیریت حوزه فرهنگ هستند. پرسش من این است که اگر مدیریت حوزه فرهنگ گریزناپذیر است، چطور می‌توانیم به یک فضای برسم که در آن به جای آنکه بر قامت فرهنگ، لباس سیاست بدوزیم، سیاست ما زیر دست فرهنگ ما قرار بگیرد و لباسی فرهنگی بر قامت آن دوخته شود؟

نکته‌ای که در مورد حفظ شئون و منزلت فرهنگ گفته شد، در مورد سیاست هم صدق می‌کند. مداخله هر یک از این ساخت‌ها در دیگری بدون مراعات ویژگی‌ها و شعار آن می‌تواند زاینبار باشد. میدان‌های سیاست و اقتصاد هم هر یک ملازمات خاص خود را

به نظر می‌رسد ما در درک اهمیت فرهنگ و نقش سازنده‌آن در تعالی جامعه موفق بوده‌ایم، با قرائت‌های مختلف و ناسازگار درباره فرهنگ ارزش‌های فرهنگی، یکی از نشانه‌های این نوع بدفهمی است. به نظر می‌رسد در پی درک اهمیت فرهنگ و اثربخشی آن در سیاست، نگاه ابزاری به آن ترویج پیدا کرده و همین مسئله باعث شده است فعالیت‌های ما پرانکنده و بدون هدف‌گذاری مستمر باشد

دارند که باید به آن بها داده شود، اما آنچه درباره فرهنگ عمومیت دارد این است که از آنجا که هنر و فرهنگ با روان و ذهن کار دارد، در تلاش است انسان را با دیگران و با محیط به صلح برساند. همین خصوصیت رفتاری و عملکردی است که می‌تواند باعث شود از فرهنگ به شکل بجا و درست در سایر حوزه‌ها استفاده شود. عامل فرهنگ می‌تواند روابط بین سایر اجزای پیکره جامعه را بهبود بخشد و ترمیم کند. این مسئله مستلزم ارج نهادن به استقلال آن است. احتمالاً شما هم بارها روزه فرهنگ‌سازی را شنیده‌اید. مدیران حوزه‌های مختلف وقتی قرار است درباره نقش فرهنگ در حوزه تحت مسئولیت‌شان حرف بزنند، توصیه و تحکم به فرهنگ‌سازی می‌کنند. همان گونه که اشاره شد، خود این عبارت معیوب نشان از رویکرد اشتباه ما به ساحت فرهنگ و تلاش بی‌نتیجه برای ساختن فرهنگ‌های دستوری دارد، در صورتی که فرهنگ برآمده از تلاش و تکاپوی متغیرهای متعدد شناخته و ناشناخته است و ما را به نقاط قوت تاریخی نهادهی خودساز و خودپرداز است. برای تسری ارزش‌ها و ظرفیت‌های فرهنگ در حوزه‌های دیگر، مدل‌ها و الگوهای فرهنگی را می‌توان ساخت و پیشنهاد کرد که آن هم اقتضات و پیچیدگی‌های خاص خودش را دارد. با توجه به اینکه فرهنگ عامل ترسیم تصویر ما در ذهن دیگران، چه در بعد فردی و چه در بعد جمعی است، تشبیهی که در مورد پوشاندن لباس فرهنگ بر تن سیاست زده شد، از این منظر است. در واقع فرهنگ می‌تواند تصویری دلپذیر و جلوله‌ای دوست‌داشتنی به ما بدهد و ما را به نقاط قوت تاریخی ما پیوند بزند که طبعاً دارای شکوه و عظمت بوده و ستودنی است.

شاید بد نباشد که از این زاویه هم به موضوع نگاه کنیم. امروز تجارب کشورهای دیگر در به کارگیری ظرفیت‌های هنری و ادبی‌شان در شکل دادن به دیپلماسی فرهنگی چگونه است؟

وقتی در جایگاه مقایسه قرار می‌گیریم، از یک طرف می‌بینیم ظرفیت‌های فرهنگ کشور از منظر تاریخی و دستاوردهای ادبی و هنری آن جزو بهترین‌هاست و از طرف دیگر، متأسفانه نحوه بهره‌مندی ما از این ظرفیت‌ها جزو ناکارآمدترین‌ها محسوب می‌شود. به رویکردهای فرهنگی دستگاه دیپلماسی کشور که نگاه می‌کنید، با انبوهی از محتواهای دست‌چندمی و معمولی مواجه می‌شوید و به هیچ‌روی، شایستگی فرهنگ و تمدن بزرگ ایرانی را نمایندگی نمی‌کنند. مفاخر و دستاوردهای هنری همواره بخش مهمی از مزیت‌های کشورها در دیپلماسی فرهنگی و حتی دیپلماسی عمومی محسوب می‌شوند که در نهایت به تقویت برند ملی کشورها کمک می‌کنند و چهاره‌ای جذاب و شایسته احترام انهامی‌سازند. فرهنگ گفت‌وگومند است و همواره می‌تواند ویژگی گفت‌وگومندی را به سایر عرصه‌ها نیز تسری بدهد. در فرهنگ و تمدن ایرانی که یکی از معناسازترین جریان‌های تاریخ به شمار می‌رود، ایرانیان به مدد ادبیات و هنر، معانی متعالی را تولید و اشاعه کرده‌اند و آنچه ما امروزه از آن به عنوان ایران فرهنگی یاد می‌کنیم، قلمرو زیست‌

شاخت و فهم ما نسبت به دیگران باشد. مرزبندی‌های فرهنگی چنانچه با قواعد بازی آمیخته شوند، می‌توانند به منازعه فرهنگی و تهاجم فرهنگی تعبیر شوند، اما اگر فرهنگ به فراخور ماهیت و جایگاهش به کار گرفته شود و به عنوان مسیری برای گفت‌وگوی افراد و جوامع در نظر گرفته شود، می‌تواند به درک درست ما از دیگران و در نتیجه تعامل سازنده با محیط بینجامد.

مختلف فرهنگی آن، مستلزم توجه به گفت‌وگومندی فرهنگ و استفاده از آن به عنوان یک عامل مؤثر و پیش‌برنده است.

شما می‌گویید آنچه دستگاه دیپلماسی کشور در تبادلات بین‌المللی از ذخایر فرهنگی ما به جهان عرضه می‌کند، بسیار ناچیز و ناکافی است. خب سؤال من این است که چرا رویکردهای فرهنگی دستگاه دیپلماسی کشور مبتنی بر بهره‌گیری از محتواهای دست اول فرهنگی نیست؟ آیا محافظه‌کاری سیاستمداران ما در این زمینه نقش بازی می‌کند یا نه، اساساً ما نقشه راهی در این باره نداریم؟

فکر می‌کنم ایراد بیش از هر چیزی ناشی از عدم‌اشراف و آگاهی کامل از ظرفیت‌های فرهنگی و کارآمدی فرهنگ در دیپلماسی باشد. اینکه ما سعی می‌کنیم از محصول فرهنگی و اثر هنری در دیپلماسی و مراودات بین‌المللی استفاده کنیم، نشانگر آن است که متوجه‌اصل موضوع هستیم، اما اینکه در استانداردسازی و استفاده از ظرفیت‌ها، آثار و محصولات تراز ضعیف عمل می‌کنیم، نشان می‌دهد در تشخیص این تراز اشکال داریم. به نظر ما باید حتماً رابطه موق و مستمری بین دستگاه دیپلماسی و حوزه فرهنگ و هنر برقرار شود و دستگاه دیپلماسی بتواند به صورت مستمر از سرچشمه‌های فرهنگ و هنر تغذیه کند. رابزنی‌های فرهنگی، انجمن‌های دوستی کشورها و بخش‌های فرهنگی سفارتخانه‌ها ظرفیت‌های بسیار خوبی برای توسعه روابط فرهنگی و بهره‌گیری از دیپلماسی فرهنگی برای تقویت دیپلماسی عمومی و سیاسی هستند. اگر بتوان این ظرفیت را مدیریت کرد، هم‌اشرکات فرهنگی و هم تفاوت و تنوع فرهنگی می‌تواند از طریق هم‌افزایی به دیپلماسی ما و تصویر ملی ایران کمک کند. ما با بسیاری از ملل، جوامع و کشورها اشتراکات فرهنگی، هنری، زبانی و دینی داریم که می‌توان از طریق این نوع اشتراکات به توسعه و تحکیم روابط پرداخت و با بسیاری دیگر، تفاوت فرهنگی داریم که خود این تفاوت و تنوع در صورت هم‌زیستی و مفاهیم، می‌تواند به فرصتی برای آشنایی با جذابیت‌های فرهنگ منجر شود. یکی از ویژگی‌های حوزه فرهنگ، برخلاف سیاست و اقتصاد، این است که تفاوت در آن نیز نوعی مزیت محسوب می‌شود و خطر یا تهدید تلقی نمی‌شود. تفاوت و تنوع در ساحت فرهنگی عاملی برای رشد است و از همین ویژگی می‌توان برای ساحت سیاست نیز الگوبرداری کرد.

امروز نهادهای رسمی زیادی در کشور به نوعی می‌توانند متولی دیپلماسی فرهنگی باشند. عملکرد این نهادهای در سال‌های اخیر چگونه بوده است؟

فکر می‌کنم زبان کنونی دیپلماسی ما و حتی دیپلماسی فرهنگی ما، زبان ناب فرهنگ نیست و آمیخته به لحن سیاست است. این مسئله، هم ما را در عرصه فرهنگ عقب می‌اندازد و هم دستیابی به مقاصد سیاسی را از مسیر فرهنگ برایمان دشوار می‌کند. بازی در عرصه فرهنگ باید تابع قواعد خود فرهنگ و هنر باشد، تازمانی که محتوای فرهنگی ما لحن سیاسی یا لحن ایدئولوژیک داشته باشد، پذیرش آن از سوی دیگرانی که هنوز مانند ما فکر نمی‌کنند، دشوار خواهد بود. بازگویی آن برای کسانی که مثل ما فکر می‌کنند هم امری غیر ضروری و بی‌فایده است. متأسفانه امروز این استنباط دیده می‌شود که محتوای فرهنگی مورد استفاده در دیپلماسی ما فقط برای کسانی که مثل ما فکر می‌کنند تهیه می‌شود و هیچ راهبردی برای جذب حاکم‌کنری ندارد، در حالی که ارزش‌های فرهنگی ایرانی– اسلامی ظرفیت ایجاد تحولات جهانی و بروز و بسط معانی متعالی را در جهان معاصر دارد و این مهم، تنها از طریق زبان و بیان شیوای فرهنگ و هنر قابل تحقق است.

به عنوان پرسش نهایی بفرمایید قواعدی که از آن نام می‌برد که باید در بازی فرهنگ مراعات شود، چیست؟ آیا رسیدن به نوعی سعه صدر – سازوکارهایی که حافظ از آن به عنوان مروت و مدارا یاد می‌کند– در میان فعالان فرهنگی و مدیران است که بتوانند کنار هم جمع شوند؟

کلیدواژه‌ای که از شعر حافظ برشمردید، جان کلام است. مدارا و تقدم نهادن بر شناخت و مفاهیم، پیش از مرزبندی و تقابل‌ورزی می‌تواند ما را در زمین بازی فرهنگ و هنر، پیروز و سربلند سازد. حافظ بیهوده دشمن را شایسته مدارا نمی‌داند، بلکه مدارا به عنوان یک فضیلت و ضرورت از منظر اندیشه او فرصتی برای شناخت وضعیت و تبدیل تهدید به فرصت است. او دشمنی و ستیز را ناشی از بی‌خبری و ناآگاهی می‌داند؛ آنچنان که در جای دیگری می‌فرماید:

جنگ هفتاد و دو ملت همه را عذر بنه

چون ندیدند حقیقت ره افسانه زدند
این همان گفت‌وگومندی فرهنگ است که می‌تواند متضمن شناخت و فهم ما نسبت به دیگران باشد. مرزبندی‌های فرهنگی چنانچه با قواعد بازی آمیخته شوند، می‌توانند به منازعه فرهنگی و تهاجم فرهنگی تعبیر شوند، اما اگر فرهنگ به فراخور ماهیت و جایگاهش به کار گرفته شود و به عنوان مسیری برای گفت‌وگوی افراد و جوامع در نظر گرفته شود، می‌تواند به درک درست ما از دیگران و در نتیجه تعامل سازنده با محیط بینجامد.

